



ردیف	بیت / عبارت	مفهوم کنایی
*	فصل نخست تلاشی در مسیر موفقیت	*
۱	نیابد بدو نیز اندیشه راه	راه نیافتن اندیشه: ناتوانی اندیشه
۲	ستودن نداند کس او را چو هست	میان بستن: آماده شدن
۳	آفرینش همه تنبیه خداوند دل است	دل نداشتن: آگاهی نداشتن
۴	این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود	نقش بر دیوار بودن: نداشتن احساس
۵	خبرت هست که مرغان سحر می گویند	سر از خواب جهالت برداشتن: بیدار شدن
۶	تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش	سر غفلت در پیش داشتن: غافل بودن
۷	نعمت بار خدایا ز عدد بیرون است	از عدد بیرون بودن: بی شمار بودن
۸	سعدیا راست روان گوی سعادت بردند	گوی بردن: برنده شدن
۹	به در آسیایی رسید. افسار اسب کشید و ساعتی درنگ کرد	افسار اسب کشیدن: ایستادن، ادامه ندادن
۱۰	گرد خویش می گردم و پیوسته در خود سفر می کنم	گرد خویش گشتن: به تربیت نفس توجه داشتن
۱۱	راحت داده اند تا در بستان معرفت حق تعالی تماشا کنی و بیرون آیی	راه دادن: اجازه دادن
*	فصل دوم	*
۱۲	دوستان واقعی، خوبی ها را پیش چشم می آورند: خوبی ها را می گویند	خوبی ها را پیش چشم آوردن: خوبی ها را گفتن
۱۳	فرصت خود شکوفایی را پدید آوریم و گامی به سوی فراتر رفتن برداریم	گامی به سوی فراتر رفتن برداشتن: پیشرفت کردن
۱۴	آینه روزی که بگیری به دست	خود شکن آینه شکستن، خطاست
۱۵	مپیچ از ره راست بر راه کج	چو در هست حاجت به دیوار نیست
۱۶	به چشم بصیرت به خود درنگر	تو را تا در آینه زنگار نیست
۱۷	همی دانه و خوشه خروار شد	ز آغاز هر خوشه خروار نیست
۱۸	باغبانی پیر و سالخورده را دید که سرگرم کاشتن نهال درخت بود	سرگرم بودن: مشغول بودن
۱۹	وقت آن است که دست از این میل و آرزو برداری	دست برداری: ترک کنی
۲۰	چه بسیارند کسانی که لاف دوستی می زنند	لاف دوستی زدن: ادعای دوستی کردن
۲۱	در حقیقت، گرگ هایی در جامه گوسفندان هستند	گرگ هایی در جامه گوسفندان: ظاهری زیبا و فریبنده و درحقیقت دارای باطنی زشت
۲۲	سگ اصحاب کهف روزی چند	پی نیکان گرفت و مردم شد
*	فصل سوم	*
۲۳	اقوام روزگار به اخلاق زنده اند	زنده بودن: پویایی و ماندگاری
۲۴	در هر که این دو گوهر یابی، چنگ در وی زن	چنگ در کسی زدن: توجه و اهمیت دادن و متوسل شدن به کسی
۲۵	از دست مگذار که وی همه را به کار آید	از دست گذاشتن: رها کردن
۲۶	کس را نصیحت مگوی، خاصه کسی را که پند نشنود که او خود اوفتد	اوفتد: دچار مشکل می شود
۲۷	اندک اندک کار من بالا گرفت	بالا گرفتن کار: ترقی و پیشرفت کردن

۲۸	جمله خراسان را به فرمان خویش درآورم	به فرمان درآوردن: مسلط شدن و مطیع خود کردن
۲۹	کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور	کلبه احزان گلستان شدن: پایان یافتن غمها
۳۰	ای دل غم دیده حالت به شود دل بد مکن	دل بد کردن: نگران بودن
۳۱	دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت	دو روز: زمان کوتاه
۳۲	باشد اندر پرده بازی های پنهان غم مخور	اندر پرده بودن: مخفی بودن
۳۳	ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی برکند	بنیاد هستی برکندن: نیست و نابود کردن
۳۴	هیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم مخور	کان را پایان نبودن: تمام شدن سختی ها و مشکلات
۳۵	مادران دل به مهر فرزندان گرم و تپنده می دارند	دل به مهر کسی گرم و تپنده داشتن: عاشقانه و مهرورزانه زندگی کردن
۳۶	فرزندان در پرتو گرم و گوارای مادر، جان می گیرند	جان گرفتن: بزرگ شدن، رشد کردن، نیرو گرفتن
۳۷	زاد و بودشان و ریشه وجودشان در خاک اینجاست	زاد و بود: همه هستی و سرمایه
۳۸	شیره جان خویش در کامشان می دارد	شیره جان در کام کسی داشتن: پرورش دادن با همه وجود
۳۹	این ستد و داد مادر - فرزندی و جانفشانی یکی برای دیگری دوسویه است	جان فشانی: فدا کردن جان
۴۰	اگر فرزند را گزندی روی نماید، مادر بی خویش و ناآرام است	روی نمودن گزند: آسیب و صدمه دیدن
۴۱	اگر فرزند را گزندی روی نماید، مادر بی خویش و ناآرام است	بی خویش: بی قرار
۴۲	فرزندان می کوشند خفاش جویان را از مهر رخ مادر دور بدارند	خفاش جویان: دشمنان بدجنس
۴۳	به جان می کوشند تا آرام جای خانه را به آرامش بازآورند	به جان: با همه توان و وجود
۴۴	در طول تاریخ، بدخواهان دست ستم به مهرآشیان وطن دراز کرده اند	دست دراز کردن: تجاوز کردن
۴۵	در دوران هشت ساله دفاع مقدس ایرانیان همه برای وطن، تن را سپر کرده اند	تن را سپر کردن: فداکاری
۴۶	پشت به پشت هم بر بیگانه تاخته اند	بر بیگانه تاختن: به دشمن حمله کردن و جنگیدن
۴۷	از همه سوی ایران هم صدا فریاد برآورده اند و مشت ها را گره کرده اند	مشت گره کردن: اراده مصمم برای دفاع
۴۸	پشت به پشت هم بر بیگانه تاخته اند	پشت به پشت: همکاری نزدیک، همراهی
۴۹	میهن را در آوردگاه ها از گزند دشمنان و اهرمن خویان می رهند	اهرم خویان: دشمنان شیطان صفت
۵۰	ایرانیان دشمنان را انگشت به دهان گذاشته اند	انگشت به دهان گذاشتن: شگفت زده و متعجب کردن
۵۱	ندانی که ایران نشست من است	زیر دست بودن: مطیع و فرمانبردار بودن
۵۲	همه یکدلانند یزدان شناس	یکدل: صمیمی بودن
۵۳	همه سربه سر تن به کشتن دهیم	تن به کشتن دادن: آماده شدن برای مرگ
۵۴	پای چو در راه نهاد آن پسر	پای در راه نهادن: به راه افتادن
۵۵	پایش از آن پویه درآمد ز دست	پا از دستش درآمدن: تعادل خود را از دست دادن
۵۶	پایش از آن پویه درآمد ز دست	مهر دلش شکست: آزرده خاطر شد
۵۷	شد نفس آن دو سه همسال او	تنگ شدن نفس: بدحال و نگران شدن
۵۸	آکه ورا دوست ترین بود گفت	دوست ترین بودن: صمیمی بودن

*	فصل چهارم	*
۵۹	چو خواهی که نامت بود جاودان	مکن نام نیک بزرگان نهان
۶۰	یک صدا نام او را بر زبان می رانند	نام کسی بر زبان راندن: مشهور بودن
۶۱	کم کم شمع وجودش به خاموشی می گرایید	شمع وجود به خاموشی گراییدن: نزدیک بودن مرگ
۶۲	آن گاه که نفس او به شماره افتاده بود	به شماره افتادن نفس: در حال مرگ بودن
۶۳	دوست دانشمند با اندوهی بسیار دست نوازش بر سر و رویش کشید	دست نوازش بر سر و روی کسی کشیدن: دوستی و محبت کردن به کسی
۶۴	بیمار آرام و خندان دیده از جهان فرو بست	دیده از جهان فرو بستن: مردن، درگذشتن
۶۵	در غروب آفتاب خویش / چشم در چشم افق می دوخت	چشم در چشم افق دوختن: منتظر بودن
۶۶	ناممان در دفتر تاریخ / کوچک و کم رنگ خواهد شد	نام کسی در دفتر تاریخ کم رنگ شدن: حقیر و بی اعتبار شدن
۶۷	گر بماند دشمن از هر سو / خانه هامان تنگ خواهد شد	تنگ شدن خانه: اشغال شدن کشور به دست بیگانگان و بدخواهان
۶۸	خون میان سnger آزادگان جوشید	جوشیدن خون: خشمگین شدن
۶۹	چشم او در چشم دشمن بود	چشم در چشم دشمن شدن: خیره شدن
۷۰	دشمنان کوردل، اما / در دلش خورشید ایمان را نمی دیدند	کوردل: بی بصیرت
۷۱	کودک ما بغض خود را خورد	بغض خود را خوردن: کنترل خشم و احساسات
۷۲	کودکی از جنس نارنجک	کودکی از جنس نارنجک: محکم و استوار
۷۳	تلی از خاکستر خاموش / ماند روی دست های دشت	روی دست دشت ماندن: غیر قابل استفاده بودن
۷۴	پس دلتنگ بخت و پیغمبر را به خواب دید	دلتنگ: ناراحت
۷۵	رابعه بیفتاد و دستش بشکست. روی بر خاک نهاد	روی بر خاک نهادن: تضرع و فروتنی به قصد راز و نیاز با خدا
۷۶	رابعه دایم روزه داشتی و همه شب نماز کردی و تا روز بر پای بودی	بر پای بودن: مشغول انجام کاری بودن
۷۷	خود را رنجه مدار که او چند سال است تا به ما دل سپرده است	دل سپردن: علاقه مند و دلبسته شدن
۷۸	ابلیس زهره ندارد که گرد او گردد	زهره داشتن: جرأت داشتن
*	فصل پنجم	*
۷۹	به اندازه نیاز سخن بگوی. گشاده روی و خندان باش	گشاده روی: خوش اخلاق
۸۰	آن خادم بترسید و در قدم وی افتاد	در قدم وی افتادن: شروع به التماس و عذرخواهی کردن
۸۱	آدمی خضوع می کند و به درگاه خدا روی می آورد	روی آوردن: توجه کردن
۸۲	طلب عافیت می کند و دست می گشاید	دست گشودن: بخشش کردن
۸۳	دلی دیرم خریدار محبت	کز او گرم است بازار: رونق داشتن
۸۴	اگر قصابم از تن واکره پوست	پوست کندن: تحمل کردن درد و سختی
۸۵	مکن کاری که بر پا سنگت آید	پا بر سنگ آمدن: گرفتار و دچار سختی شدن
۸۶	چو فردا نامه خوانان نامه خوانند	تو وینی نامه خود ننگت آید

فصل ششم	*
حلقه گرد من زنید ای پیکران آب و گل آتشی در سینه دارم از نیاکان شما	۸۷
وقتی که آواز سحرگاهی‌اش را سر می‌دهد	۸۸
اگر شب‌هنگام به آسمان نگاه کنی، همه ستارگان شکفته خواهند بود	۸۹
آنان بازی‌های المپیک را راه انداختند	۹۰
جمعیت در محل بازار گرد آمدند	۹۱
پیرمرد صبرش را از دست داد	۹۲
قدمی برداشت تا پرده را کنار بزند	۹۳
جمعیت مات و مبهوت مانده بود	۹۴
دهان را باز کرد	۹۵
بیا تا برآریم دستی ز دل که نتوان برآورد فردا ز گل	۹۶
چو ما را به دنیا تو کردی عزیز	۹۷
چراغ یقینم فرا راه دار	۹۸
ز بد کردنم دست کوتاه دار	۹۹
چراغ یقینم فرا راه دار	۱۰۰
خدایا به ذلت مران از درم که صورت نبندد دری دیگرم	۱۰۱
خداوندا به مؤمنان ما روشنایی بخش	۱۰۲
خداوندا به خفتگان ما بیداری بخش	۱۰۳
خداوندا به بیداران ما اراده بخش	



گردآوری: سید مهدی زارع حسینی

دبیر زبان و ادبیات فارسی - مشهد

سال ۱۴۰۴ خورشیدی